

میلتون فریدمن

# سرمایه‌داری و آزادی

ترجمه غلامرضا رشیدی



## فهرست مطالب

پیش‌گفتار	۷
مقدمه	۹
فصل اول . رابطه آزادی اقتصادی با آزادی سیاسی	۱۷
فصل دوم . نقش دولت در جامعه آزاد	۳۵
دولت در نقش قانونگذار و داور	۳۸
اقدام از طریق دولت به دلایل انحصار فنی و آثار همجواری	۴۱
اقدام از طریق دولت به دلایل پدرمآبانه	۴۷
نتیجه‌گیری	۴۹
فصل سوم . نظارت بر پول	۵۳
پایه کالا	۵۶
مرجع پولی مبتنی بر صلاح‌دید	۶۰
مقررات به جای مقامات	۶۸
فصل چهارم . ترتیبات بین‌المللی مالی و بازرگانی	۷۳
اهمیت ترتیبات پولی بین‌المللی برای آزادی اقتصادی	۷۳
نقش طلا در نظام پولی امریکا	۷۵
پرداخت‌های فعلی و فرار سرمایه	۷۷
مکانیسم‌های دیگر برای دستیابی به موازنه پرداخت خارجی	۷۹
نرخ‌های شناور ارز به عنوان راه‌حل بازار آزاد	۸۵
سیاست‌گذاری مورد نیاز بازار آزاد طلا و ارز	۸۷
رفع محدودیت‌های امریکا بر تجارت	۸۹
فصل پنجم . سیاست مالی	۹۵
فصل ششم . نقش دولت در آموزش و پرورش	۱۰۷

۱۰۸	آموزش و پرورش عمومی برای تابعیت
۱۲۲	تحصیلات در سطح دانشکده و دانشگاه
۱۲۵	تحصیلات پیشه‌ای و حرفه‌ای
۱۳۵	<b>فصل هفتم . سرمایه‌داری و تبعیض</b>
۱۳۸	قانون روش‌های منصفانه استخدام
۱۴۲	قوانین حق کار کردن
۱۴۵	آموزش و پرورش غیرمختلط
۱۴۹	<b>فصل هشتم . انحصار و مسئولیت اجتماعی تجارت کار</b>
۱۵۱	وسعت انحصار
۱۵۹	منابع انحصار
۱۶۴	سیاست مناسب دولت
۱۶۵	مسئولیت اجتماعی تجارت و نیروی کار
۱۶۹	<b>فصل نهم . صدور جواز کسب</b>
	حضور فراگیر محدودیت‌های دولتی بر فعالیت‌های اقتصادی مورد
۱۷۰	نظر مردم
۱۷۷	مسائل سیاستی ناشی از صدور جواز
۱۸۳	صدور جواز پزشکی
۱۹۷	<b>فصل دهم . توزیع درآمد</b>
۱۹۷	مبانی اخلاقی توزیع
۲۰۳	نقش مؤثر توزیع بر اساس محصول
۲۰۵	حقایق مربوط به توزیع درآمد
۲۰۹	تدابیر دولت برای تغییر توزیع درآمد
۲۱۷	<b>فصل یازدهم . اقدامات مربوط به رفاه اجتماعی</b>
۲۱۷	اقدامات رفاهی مختلف
۲۲۳	بیمه سالمندی و بازنماندگان
۲۳۳	<b>فصل دوازدهم . تخفیف فقر</b>
۲۳۸	لیبرالیسم و مساوات طلبی
۲۴۱	<b>فصل سیزدهم . نتیجه‌گیری</b>
۲۴۹	نمایه

## پیش‌گفتار

کتاب حاضر مجموعه سخنرانی‌هایی است که در ژوئن سال ۱۹۵۶ اینجانب طی کنفرانسی ایراد کردم. این سخنرانی‌ها از سوی بنیاد فوکر<sup>۱</sup> در کالج و اباش<sup>۲</sup> با مدیریت جان وان سیکل<sup>۳</sup> و بنجامین روز<sup>۴</sup> برگزار شد. در سال‌های بعد سخنرانی‌های مشابهی در کنفرانس‌های فوکر به مدیریت آرتور کمپ<sup>۵</sup> در کالج کلارمونت<sup>۶</sup>، به مدیریت کلارنس فیلبروک<sup>۷</sup> در دانشگاه کارولینای شمالی، به مدیریت ریچارد لفتویچ<sup>۸</sup> در دانشگاه ایالتی اوکلاهوما ایراد کردم. در هر یک از این سخنرانی‌ها اصول مطرح شده در دو فصل اول این کتاب را مورد بحث قرار داده، سپس این اصول را بر مجموعه متنوعی از مسائل خاص منطبق کردم.

مدیران این کنفرانس‌ها به دلیل دعوت از من برای سخنرانی و به جهت انتقادات و اظهارنظرهای خود در گردآوری متن سخنرانی‌ها مرا مدیون خود کرده‌اند. همچنین از ریچارد کورنوئل<sup>۹</sup>، کیت تمپلتون<sup>۱۰</sup>، و ایوان بیرلی<sup>۱۱</sup>، که از مقامات بنیاد فوکر و مسئول برپایی کنفرانس‌ها بودند، تشکر می‌کنم و نیز مرهون شرکت‌کنندگان در کنفرانس‌ها هستم که با تیزبینی، علاقه و شور و شوق

---

1. Volker Foundaion

2. Wabash College

3. John Van Sickle

4. Benjamin Rogge

5. Arthur Kemp

6. Clarumont College

7. Clarence Philbrook

8. Richard Leftwich

9. Richard Cornuelle

10. Kenneth Templeton

11. Ivan Bierly

روشنفکرانه و مداوم مرا به تجدیدنظر در بسیاری از نکات مطرح شده و اصلاح اشتباهات متعدد رهنمون ساختند. این مجموعه کنفرانس‌ها از جمله تجربیات روشنفکرانه من در طول زندگی محسوب می‌شوند. با اینکه شاید حتی یک نفر از برگزارکنندگان آن کنفرانس‌ها یا شرکت‌کنندگان با همه نکات مطرح شده در این کتاب موافق نباشند، اما مطمئن هستم که آنها به پذیرفتن بخشی از مسئولیت مربوط به کتاب چندان بی‌میل نیستند.

## مقدمه

پرزیدنت کندی، رئیس‌جمهور سابق آمریکا، در بخشی از اولین سخنرانی ریاست جمهوری خود چنین گفت: «پرسید که کشورتان چه می‌تواند برای شما انجام بدهد؛ پرسید شما چه می‌توانید برای کشورتان انجام بدهید.» جالب اینجاست که توجه نقل‌قول‌کنندگان به شخص‌گوینده است نه محتوای سخن او. این جمله رابطه‌ی شهروند و دولت را به گونه‌ای که بیانگر آرمان‌های انسانی آزاد در جامعه‌ای آزاد باشد، نشان می‌دهد. عبارت پدرمآبانه «کشورتان چه کاری می‌تواند برای شما انجام بدهد»، اشاره‌ای است به این نکته که دولت قییم شهروند است و شهروند تحت قیمومت دولت می‌باشد، اما این امر با اعتقاد انسان‌های آزاد که خود را حاکم بر سرنوشت خویش می‌دانند در تضاد است. عبارت کلیشه‌ای «شما چه کاری می‌توانید برای کشورتان انجام بدهید» نیز بیانگر آن است که دولت ارباب یا خداست و شهروند نوکر یا مرید. در دیدگاه انسان آزاد، کشور تنها مجموعه‌ای از افراد است که آن را تشکیل می‌دهند، نه چیزی بیشتر؛ چنین انسانی به میراث مشترک افتخار می‌کند و به سنت‌ها وفادار است، پس او دولت را وسیله و ابزار تلقی می‌کند نه اهداکننده‌ی نیکی‌ها و نه ارباب یا رب‌النوعی که باید چشم‌پسته پرستش شود. انسان آزاد هیچ هدف ملی را به رسمیت نمی‌شناسد، مگر آنکه توافق عمومی اهدافی باشد که یکایک شهروندان در خدمت آن هدف‌ها هستند؛ او هیچ مقصودی را به رسمیت نمی‌شناسد مگر آنکه توافق عمومی مقاصدی باشد که یکایک شهروندان برای نیل به آن می‌کوشند.

انسان آزاد نمی‌پرسد کشورش چه می‌تواند برای او انجام دهد و نمی‌پرسد او چه می‌تواند برای کشورش انجام بدهد؛ بلکه می‌پرسد: من و هموطنانم از طریق دولت چه می‌توانیم انجام بدهیم تا بتوانیم از عهدهٔ مسئولیت‌های فردی برآمده، به اهداف جداگانهٔ خویش نایل شویم و بالاتر از همه آزادی خود را حفظ کنیم؟ و نیز می‌پرسد: چه کنیم تا دولتی که خود می‌آفرینیم تبدیل به یک فرانکشترین<sup>۱</sup> نشود و آزادی‌ای که دولت برای پاسداشت آن به وجود آمده از بین نرود؟ آزادی، گیاهی ظریف است. به حکم عقل و به شهادت تاریخ آنچه آزادی را تهدید می‌کند تمرکز قدرت است. گرچه وجود دولت برای حفظ آزادی لازم است، اما همین دولت با متمرکز کردن قدرت در دست سیاستمداران آزادی را به خطر می‌افکند. حتی اگر افراد برخوردار از این قدرت در آغاز دارای حسن‌نیت باشند، سرانجام جاذبهٔ قدرت آنها را افسون کرده، به سوی خود می‌کشد تا ماهیتشان را دگرگون کند.

چگونه می‌توان از محاسن دولت بهره‌مند شد و درعین‌حال از خطری که متوجه آزادی است اجتناب ورزید؟ دو اصل عمدهٔ مندرج در قانون اساسی که تاکنون آزادی را برای ما حفظ کرده به این پرسش پاسخ داده است؛ گرچه رعایت این اصول فریضه قلمداد می‌شود ولی در عمل مکرراً شاهد نقض آن بوده‌ایم. اول اینکه حوزهٔ اختیارات دولت باید محدود باشد. وظیفهٔ اصلی آن باید پاسداری از آزادی شهروندان در برابر دشمنان خارجی و داخلی، حفظ نظم و قانون، فراهم کردن زمینهٔ اجرای قراردادهای خصوصی و ترویج بازارهای رقابتی باشد. گذشته از این وظیفهٔ اساسی، دولت گاهی امکان انجام اشتراکی کاری را فراهم می‌کند که انجام آن به صورت انفرادی سخت‌تر و پرهزینه‌تر است. البته این نوع استفاده از دولت توأم با خطراتی است، اما نمی‌توان و نباید بهره‌گیری به این شکل از دولت را کاملاً مردود شمرد. حال قبل از هر چیز باید تراز کامل و

۱. *Frankenstein* نام قهرمان رمانی با همین نام از مری شلی (Mary Shelley) نویسندهٔ انگلیسی قرن نوزدهم است که موجودی عجیب‌الخلقه شبیه انسان آفریده است، اما بعد سبب آزار خودش می‌شود. مفهوم مورد نظر نویسنده را می‌توان با ضرب‌المثل فارسی «مار در آستین پروردن» مقایسه کرد. - م.

بدون ابهامی از مزایای کار مورد نظر تهیه کرد. با تکیه بر همکاری داوطلبانه و آزاد، چه اقتصادی و چه غیراقتصادی، می‌توان اطمینان حاصل کرد که بخش خصوصی عاملی است برای نظارت بر اختیارات بخش دولتی و ابزاری مؤثر برای پاسداشت آزادی بیان، دین، و اندیشه.

اصل اساسی دوم این است که قدرت دولت باید پخش شود. اگر قرار باشد دولت اعمال قدرت کند، بهتر است این کار را در سطح شهرستان‌ها انجام دهد تا در ایالت‌ها و بهتر است در ایالت‌ها اعمال قدرت کند تا در پایتخت. اگر کسی از عملکرد مقامات محلی خود راضی نباشد، مثلاً از وضعیت دفع فاضلاب، منطقه‌بندی، یا وضع مدارس شهر، می‌تواند به محله‌ای دیگر مهاجرت کند، اگرچه افراد کمی ممکن است اقدام به این کار کنند ولی حتی احتمال انجام این اقدام نقش کنترل‌کننده خواهد داشت. اگر کسی از عملکرد دولت در ایالت خود راضی نباشد، می‌تواند به ایالتی دیگر مهاجرت کند، اما اگر فردی از آنچه در پایتخت می‌گذرد راضی نباشد، راه‌های بسیار محدودی خواهد داشت.

طفره رفتن از قوانین دولت مرکزی، برای طرفداران تمرکز قدرت جاذبه اصلی به شمار می‌آید. آنها عقیده دارند که تمرکز به‌نحوی مؤثر آنان را به تصویب برنامه‌هایی قادر می‌سازد که از دیدگاه ایشان به‌نفع عامه است، خواه این برنامه انتقال درآمد از ثروتمندان به فقرا باشد، یا تغییر هدف‌های خصوصی به اهداف عمومی. تا حدودی حق با آنهاست، اما این سکه دو رو دارد؛ قدرت ما به‌همان نسبت که می‌تواند کار خوب انجام بدهد توانایی زیان رساندن هم دارد؛ کسانی که امروز قدرت را در دست دارند شاید فردا آن را از دست بدهند و مهم‌تر اینکه برداشت افراد از مفهوم مفید و غیرمفید متفاوت است. در زمینه تلاش برای ایجاد تمرکز و تلاش برای توسعه حوزه اختیارات دولت نکته غم‌انگیز آن است که افراد پیشگام و با حسن‌نیت در این تلاش، زودتر از دیگران شاهد نتایج منفی فعالیت خود خواهند بود.

حفظ آزادی یک دلیل تدافعی برای محدود کردن و غیرمتمرکز گرداندن قدرت دولت به حساب می‌آید، اما علت دیگری نیز وجود دارد. پیشرفت چشمگیر تمدن از جنبه‌های گوناگون مثل معماری، نقاشی، ادبیات و یا صنعت و کشاورزی هرگز دستاورد دولت متمرکز نبوده است. کریستف کلمب برای



اجرای دستور اکثریت حاکم بر مجلس نبود که عازم سفر شد تا راهی جدید برای رسیدن به چین کشف کند، اگرچه بخشی از هزینه این سفر را پادشاهی مستبد تأمین کرد. نیوتن و لایبنیتز<sup>۱</sup>؛ انشتاین و بوهر<sup>۲</sup>؛ شکسپیر، میلتن و پاسترناک<sup>۳</sup>؛ ویتنی<sup>۴</sup>، مک‌کورمیک<sup>۵</sup>، ادیسون و فورد؛ جین آدامز و فلورانس نایتینگل<sup>۶</sup> و آلبرت شوایتزر، هیچ‌کدام به دستور دولت نبود که توانستند در زمینه‌های دانش و شناخت بشر، ادبیات، امکانات فنی یا تسکین آلام بشری مرزهایی جدید به وجود آورند، بلکه دستاوردهای آنان حاصل نبوغ فردی، دیدگاه‌های اقلیتی قوی، و جو اجتماعی مناسب بود.

دولت هیچ‌گاه نمی‌تواند مقلد تنوع و گوناگونی کار فردی باشد بلکه باید با ایجاد استانداردهای هماهنگ، در امور مختلفی همچون خانه‌سازی، تغذیه یا پوشاک سطح زندگی افراد نیازمند را بهبود بخشد و با نظارت دقیق بر آموزش و پرورش و جاده‌سازی یا مسائل بهداشتی، کیفیت عملکرد مناطق محلی یا تمام مناطق کشور را ارتقاء دهد. اما در جریان این کار دولت رکود را جانشین ترقی خواهد کرد.

این کتاب به بررسی بعضی از موضوعات مهم می‌پردازد. محتوای اصلی آن نقش سرمایه‌داری رقابتی - سازماندهی بخش عمده فعالیت اقتصادی از طریق بخش خصوصی فعال در بازار آزاد - است که به مثابه نظامی برای آزادی اقتصادی و شرط لازم برای آزادی سیاسی است. موضوع دیگر در خصوص نقش دولت در جامعه آزاد برای سازماندهی فعالیت‌های اقتصادی است که عمدتاً بر بازار متکی می‌باشد.

دو فصل اول به لحاظ اصولی، نه لزوماً کاربرد عملی آنها، به بررسی این موارد می‌پردازد. در فصل‌های بعد این اصول بر مجموعه‌ای از مشکلات مشخص منطبق می‌شود.

تصور می‌شود بحث و تحلیل انتزاعی تا حدودی کامل و جامع باشد؛ گرچه

---

1. Leibnitz

2. Bohr

3. Pasternak

4. Whitney

5. Mc Cormick

6. Florence Nightingale

این کمال مطلوب مسلماً با وجود آنچه در دو فصل بعدی به نظر تان می‌رسد تا تحقق، فاصله زیادی دارد. منطبق کردن اصول با مشکلات مشخص، نمی‌تواند جامع باشد. هر روز مشکلات و اوضاع جدیدی پدیدار می‌شود، به همین دلیل نمی‌توان نقش دولت را در قالب یک عملکرد مشخص به طور قطعی تصریح و تشریح کرد. لازم است گاه‌به‌گاه تطابق آنچه را که امیدواریم اصولی ثابت باشد با مشکلات روز مجدداً مورد ارزیابی قرار دهیم که یکی از نتایج آن افزایش شناخت ما از آنهاست.

اگر بخواهیم برای دیدگاه سیاسی و اقتصادی که در این کتاب به تفصیل به آن پرداخته می‌شود عنوانی انتخاب کنیم لیبرالیسم کاملاً به‌جاست. متأسفانه دشمنان نظام اقتصاد آزاد - گرچه غیرعمدی - چنین نتیجه گرفته‌اند که اقتباس از چنین عنوانی کاری مناسب است<sup>۱</sup> و در نتیجه لیبرالیسم امروزه نسبت به مفهوم خود در قرن نوزدهم و همچنین نسبت به مفهومش در بیشتر نقاط قاره اروپا معنایی بسیار متفاوت پیدا کرده است.

جریان فکری که تحت عنوان لیبرالیسم شناخته می‌شد، با تکامل خود در اواخر قرن هجدهم و اوایل قرن نوزدهم، به آزادی در جامعه به مثابه هدف غایی و به فرد به مثابه موجودیت غایی تأکید داشت. این جریان در داخل کشور از اقتصاد آزاد به عنوان وسیله‌ای برای کاهش نقش دولت در امور اقتصادی و افزایش نقش فرد حمایت می‌کرد و در خارج از کشور پشتیبان تجارت آزاد، همانند وسیله‌ای برای ایجاد ارتباط صلح‌آمیز و دموکراتیک بین ملت‌های جهان، بود. در امور سیاسی این جریان حامی توسعه حکومت و نهادهای پارلمانی، کاهش اختیارات مستبدانه دولت و محافظت از آزادی‌های مدنی افراد بود.

اصطلاح لیبرالیسم که در اواخر قرن نوزدهم، به‌خصوص بعد از سال ۱۹۳۰ در ایالات متحد رایج گردید، رفته‌رفته با تأکید بسیار متفاوتی به‌خصوص در سیاست اقتصادی رایج شد. این اصطلاح با گذشت زمان، با اتکاء بیشتر به دولت به جای تکیه بر نهادهای داوطلب خصوصی در جهت نیل به اهداف مطلوب

1. Joseph Schumpeter, *History of Economic Analysis* (New York: Oxford University Press, 1954) p. 394.

تعبیر گردید، و اصطلاحاتی چون رفاه و برابری به جای واژه آزادی ورد زبان‌ها شد. لیبرال قرن نوزدهم توسعه آزادی را مؤثرترین راه افزایش رفاه و برابری می‌دانست؛ درحالی‌که لیبرال قرن بیستم رفاه و برابری را شرط لازم یا جانشین آزادی می‌داند. لیبرال در قرن بیستم اندکاندک به نام رفاه و برابری طرفدار احیای همان سیاست‌های دخالت دولت در امور اقتصادی و پدرمآبی<sup>۱</sup> شده که لیبرالیسم با آن در نبرد بود. این لیبرالیسم نوظهور با اینکه خود به سوداگری<sup>۲</sup> قرن هفدهم بازمی‌گردد، با مرتجع خواندن لیبرال‌های واقعی به تنبیه آن‌ها هم می‌پردازد!

تغییر ایجادشده در مفهوم واژه لیبرالیسم در مسائل اقتصادی بیش از مسائل سیاسی به چشم می‌خورد. لیبرال قرن بیستم مانند لیبرال قرن نوزدهم طرفدار نهادها و حکومت پارلمانی، حقوق مدنی و غیره است. با وجود این، حتی در مسائل سیاسی اختلاف‌هایی چشمگیر وجود دارد. لیبرال قرن نوزدهم که در قبال آزادی حساس و در نتیجه از تمرکز قدرت، چه در دست دولت و چه در دست بخش خصوصی، هراسان بود خواهان تمرکززدایی شد. اما لیبرال قرن بیستم، که معتقد به عمل است تا زمانی که قدرت در دست دولتی باشد که — حتی ظاهراً — تحت نظارت رأی‌دهندگان است به سودمندی قدرت اطمینان داشته، از دولت متمرکز طرفداری می‌کند. او هیچ تردیدی در مورد محل تمرکز قدرت ندارد: به نفع ایالت به جای شهر، دولت مرکزی به جای ایالت، و نهاد جهانی به جای دولت ملی رأی می‌دهد.

به علت تحریف شدن واژه لیبرالیسم، اکنون به نظریاتی که قبلاً تحت این نام خوانده می‌شد محافظه‌کاری می‌گویند که جایگزین مناسبی نیست. لیبرال قرن نوزدهم رادیکال بود، هم از جنبه اشتقاق کلمه یعنی پرداختن به ریشه مسائل و هم به مفهوم سیاسی، یعنی طرفداری از ایجاد تحولات عمده در نهادهای اجتماعی. پس وارث امروزی او نیز باید چنین باشد. ما مایل نیستیم دخالت‌های دولت که در سطحی گسترده مزاحم آزادی ما شده است ادامه یابد، گرچه خواهان تداوم دخالت‌هایی هستیم که موجب گسترش آزادی شده‌اند. اضافه بر این، واژه محافظه‌کاری، در عمل و به مرور ایام، طیفی وسیع از آراء و

1. Paternalism

2. Mercantilism

نظرها را دربرگرفته که با یکدیگر مغایرت دارند، از این رو بی شک شاهد رشد اصطلاحات مرکبی چون آزادیخواه-محافظه کار<sup>۱</sup>، و اشرافی-محافظه کار<sup>۲</sup> خواهیم بود.

از جهتی به دلیل آنکه مایل نیستم واژه لیبرالیسم را به جانبداران متعصب آن که آزادی را از بین می برند واگذار کنم و بدان جهت که جایگزین بهتری نمی شناسم، با استفاده از واژه لیبرالیسم به مفهوم اولیه آن - یعنی آموزه های مربوط به انسان آزاد - این مشکل را حل می کنم.

## فصل اول

### رابطه آزادی اقتصادی با آزادی سیاسی

بسیاری معتقدند که سیاست و اقتصاد دو مقوله جدا و بی‌ارتباط با یکدیگرند؛ آزادی فردی مربوط به سیاست و رفاه مادی مسئله‌ای اقتصادی است ولی هرگونه ترتیبات سیاسی را می‌توان با ترتیبات اقتصادی درهم آمیخت. نمونه تجلی این تفکر در عصر حاضر آن است که بسیاری از کسانی که محدودیت‌های ایجاد شده توسط «سوسیالیسم خودکامه» در روسیه<sup>۱</sup> و تحمیل آن بر آزادی‌های فردی را محکوم می‌کنند مدافع «سوسیالیسم دموکراتیک» هستند و معتقدند که امکان دارد کشوری ویژگی‌های اساسی تشکیلات اقتصادی روسیه را اقتباس کند و در همان حال، با استفاده از اندیشه‌های سیاسی، آزادی فردی را تأمین کند. موضوع این فصل اثبات موهوم بودن این دیدگاه است و نشان دادن اینکه بین سیاست و اقتصاد ارتباطی تنگاتنگ وجود دارد و آمیزش تفکرات سیاسی و اقتصادی فقط در مواردی مشخص امکان‌پذیر می‌گردد، به ویژه اینکه یک جامعه سوسیالیست نمی‌تواند در عین حال از لحاظ تضمین آزادی فردی دموکرات هم باشد.

نظام اقتصادی در ارتقای جامعه آزاد نقشی دوگانه بازی می‌کند. از یک سو، آزادی در نظام اقتصادی، جزئی از مفهوم گسترده آزادی است و بنابراین آزادی

---

۱. با توجه به تاریخ نگارش کتاب، منظور نویسنده از روسیه، شوروی سابق است. - م.

اقتصادی خود یک هدف است. از سوی دیگر، آزادی اقتصادی ابزاری ضروری برای دستیابی به آزادی سیاسی است.

اولین نقش آزادی اقتصادی نیازمند تأکیدی ویژه است، زیرا روشنفکران جداً با مهم تلقی کردن این جنبه آزادی مخالفتند. آنها آنچه را جنبه مادی زندگی می‌خوانند خوار شمرده و تلاش برای نیل به آنچه که خود ارزش‌های والاتر قلمداد می‌کنند را دارای اهمیتی متفاوت و سزاوار توجهی خاص می‌دانند. با این‌همه، از نظر اکثر هم‌وطنان - گرچه نه از نظر روشنفکران - اهمیت مستقیم آزادی اقتصادی حداقل همسنگ اهمیت غیرمستقیم آن به عنوان ابزار دستیابی به آزادی سیاسی است.

یک بریتانیایی که بعد از جنگ جهانی دوم به علت کنترل خروج ارز اجازه گذراندن تعطیلاتش را در امریکا نداشت به اندازه یک امریکایی که به علت عقاید سیاسی‌اش فرصت گذراندن تعطیلات در روسیه از او دریغ می‌شد، از نوعی آزادی بنیادی محروم بود. محدودیت اقتصادی بر آزادی و محدودیت سیاسی بر آزادی هیچ تفاوت بنیادی با یکدیگر ندارند، بلکه مهم محدودیت آزادی است.

شهروند امریکایی که بر مبنای قوانین مجبور می‌شود ده درصد از درآمدش را برای خرید نوع معینی از قرارداد بازنشستگی - که دولت مجری آن است - صرف کند در واقع قسمتی از آزادی شخصی خود را از دست داده است. اینکه این محدودیت تا چه حد احساس شود و میزان نزدیکی آن به محرومیت از آزادی دینی، که عموماً آن را آزادی «مدنی» یا «سیاسی» و نه آزادی «اقتصادی» تلقی می‌کنند، در ماجرای که گروهی از کشاورزان فرقه آمیش<sup>۱</sup> در آن شرکت داشتند به طرز مهیج جلوه‌گر شد. این گروه، بنا بر اصول فرقه خویش، برنامه‌های اجباری دولت مرکزی را در مورد حمایت از سالمندان، تجاوز به آزادی فردی و خصوصی خویش تلقی کرده و از پرداخت مالیات یا قبول مساعدت‌های مالی خودداری ورزیدند. در نتیجه تعدادی از احشام آنان به حراج گذاشته شد تا مطالبات بیمه اجتماعی وصول گردد. ممکن است تعداد

---

1. Amish Sect

شهروندانی که بیمه اجباری سالمندی را محرومیت از آزادی تلقی می‌کنند اندک باشد، اما معتقدان به آزادی هرگز آنان را سرشماری نکرده‌اند.

آن شهروند ایالات متحد نیز که به موجب قوانین ایالات مختلف، به دلیل نداشتن جواز کار، اجازه پرداختن به حرفه مورد علاقه‌اش را ندارد از بخشی اساسی از آزادی خویش محروم شده است. کسی که مایل است قسمتی از کالاهای خود را، مثلاً به ازای ساعت‌مچی با یک سویسی مبادله کند، اما به سبب سهمیه‌بندی از این کار منع می‌شود؛ یا یک کالیفرنایی که به علت فروختن کالایی چون قرص الکا سلتزر<sup>۱</sup> به زندان افتاده زیرا کالا را به قیمتی کمتر از قیمتی که سازنده کالا به موجب قوانین به اصطلاح «تجارت منصفانه»<sup>۲</sup> تعیین کرده، فروخته است نیز از آزادی محروم شده؛ کشاورزی که نمی‌تواند به مقدار دلخواهش گندم بکارد، هم، چنین وضعی دارد و نیز موارد مشابه دیگر. پس آشکار است که آزادی اقتصادی فی‌نفسه جزء بسیار مهمی از کل آزادی است.

نظام اقتصادی، که وسیله نیل به آزادی سیاسی تلقی می‌شود، به دلیل تأثیرش در تمرکز یا توزیع قدرت اهمیت دارد. نوع سازمان اقتصادی که مستقیماً آزادی اقتصادی را تأمین می‌کند، یعنی سرمایه‌داری رقابتی، نیز در ارتقای آزادی سیاسی مؤثر است، زیرا قدرت اقتصادی را از قدرت سیاسی جدا کرده و بدین ترتیب به یکی امکان می‌دهد تا باعث تعادل دیگری هم بشود.

شواهد تاریخی رابطه آزادی سیاسی و بازار آزاد را تأیید می‌کنند. در هیچ زمان و مکانی جامعه‌ای را سراغ ندارم که بدون اینکه برای سازماندهی بخش اعظم فعالیت‌های اقتصادی خود از بازار آزاد استفاده کند، از آزادی سیاسی قابل ملاحظه‌ای برخوردار بوده باشد. از آنجا که ما در جامعه‌ای عموماً آزاد زندگی می‌کنیم، از یاد می‌بریم که آزادی سیاسی در سطح جهان در چه گستره زمانی و مکانی محدودی وجود داشته است. وضعیت بیشتر افراد بشر اجبار، عبودیت و بدبختی است. قرن نوزدهم و اوایل قرن بیستم در جهان غرب از جمله استثنائات چشمگیر روند کلی تحولات تاریخی است. آزادی سیاسی همراه با بازار آزاد و تکامل نهادهای سرمایه‌داری ظهور کرد. آزادی سیاسی در دوره

1. Alka Seltzer

2. Fair Trade

طلایی تاریخ یونان و اوایل دوره امپراتوری روم نیز در اوضاع و احوالی مشابه پدید آمد.

تاریخ فقط بیانگر آن است که سرمایه‌داری شرط لازم برای آزادی سیاسی است، اما آشکارا شرط کافی برای تحقق آن نیست. ایتالیا و اسپانیای فاشیست، آلمان در ادوار مختلف هفتاد سال گذشته، ژاپن قبل از جنگ جهانی اول و دوم و روسیه تزاری در دهه‌های قبل از جنگ جهانی اول جوامعی بودند که نمی‌توان آنها را از نظر سیاسی حقیقتاً آزاد به حساب آورد. با وجود این، در هر یک از جوامع مذکور فعالیت‌های آزاد اقتصادی نوع غالب سازمان اقتصادی بود. بنابراین، کاملاً امکان دارد نظام اقتصادی داشته باشیم که به طور بنیادی سرمایه‌داری باشد و نظام سیاسی که آزاد نباشد.

حتی در چنان جوامعی مردم بیش از کشورهای مدرن خودکامه همچون روسیه یا آلمان نازی که خودکامگی اقتصادی را با خودکامگی سیاسی درهم آمیخته بودند، آزادی داشتند. در روسیه تزاری شهروندان می‌توانستند بدون کسب اجازه از مقامات سیاسی شغل خود را عوض کنند، زیرا سرمایه‌داری و وجود مالکیت خصوصی تا حدودی قدرت متمرکز دولت را محدود می‌کرد.

رابطه آزادی سیاسی و اقتصادی رابطه‌ای پیچیده و دوجانبه است. در اوایل قرن نوزدهم، بنتام<sup>۱</sup> و «رادیکال‌های فلسفی»<sup>۲</sup> مایل بودند آزادی سیاسی را ابزاری برای دستیابی به آزادی اقتصادی قلمداد کنند. آنها معتقد بودند که محدودیت‌های اعمال شده بر توده‌های مردم مانع ترقی آنان شده و اگر همراه با انجام دادن اصلاحات سیاسی، فرصت شرکت در انتخابات به اکثریت مردم داده شود، مردم به صلاح خویش عمل کرده، به آزادی فعالیت‌های اقتصادی رأی خواهند داد. با توجه به اوضاع و احوال حاکم در آن زمان، نمی‌توان گفت که صاحب‌نظران فوق در این مورد اشتباه می‌کردند. اصلاحات سیاسی که در حد گسترده‌ای انجام شد و با اصلاحات اقتصادی همراه گردید، آزادی عمل بسیاری در عرصه فعالیت‌های اقتصادی پدید آورد. به دنبال چنین تغییر و تحولی در ترتیبات اقتصادی، رفاه توده مردم نیز به میزان زیادی افزایش یافت.

1. Jeremy Bentham (1748-1832)

2. Philosophical Radicals



در پی موفقیت لیبرالیسم بنامی در انگلستان در قرن نوزدهم، واکنشی در قبال افزایش دخالت دولت در امور اقتصادی بروز کرد و تمایل به نظام اشتراکی، هم در انگلستان و هم در کشورهای دیگر، به علت بروز دو جنگ جهانی اول و دوم شدت گرفت. بنابراین، در کشورهای دموکراتیک، رفاه مقدم بر آزادی موضوعیت عمده یافت. روشنفکرانی چون دایسی<sup>۱</sup>، میززا<sup>۲</sup>، هایک<sup>۳</sup>، سیمونز<sup>۴</sup> و بسیاری دیگر، که از اخلاف روشنفکر رادیکال‌های فلسفی بودند، با آگاهی از خطری ضمنی که فردگرایی را تهدید می‌کرد، از آن بیم داشتند که ادامه حرکت در جهت کنترل تمرکز فعالیت اقتصادی نظر هایک را که در تحلیل مؤثر خود از این روند — به نام به سوی نظام رعیتی — مطرح کرده بود ثابت کند. تأکید آنان بر آزادی اقتصادی به مثابه وسیله‌ای برای نیل به آزادی سیاسی بود.

وقایع بعد از جنگ دوم بین آزادی سیاسی و آزادی اقتصادی رابطه متفاوتی را نشان می‌دهد. برنامه‌ریزی اقتصادی مبتنی بر نظام اشتراکی موجب ایجاد اختلال در آزادی فردی شده است. با وجود این، در بعضی از کشورها، نتیجه نه سرکوب آزادی بلکه معکوس شدن سیاست اقتصادی بوده است. در این زمینه، باز هم انگلستان نمونه‌ای برجسته به شمار می‌آید. شاید ارائه نظام «کنترل تعهدات»<sup>۵</sup> نقطه عطفی بود که با وجود شبهه‌های فراوان، حزب کارگر تحمیل آن را برای اجرای سیاست اقتصادی خود ضروری دانست. این قانون که اجرای کامل آن مستلزم تخصیص مشاغل متمرکز به افراد بود، چنان با آزادی شخصی تضاد داشت که فقط در موارد انگشت‌شماری به اجرا درآمد و پس از زمانی کوتاه لغو شد. لغو این قانون، سرآغاز ایجاد تغییری آشکار در سیاست اقتصادی شد که کاهش اتکا بر «طرح‌ها» و «برنامه‌ها»ی متمرکز، لغو بسیاری از نظارت‌ها، و تأکید بیشتر بر اهمیت بازار خصوصی از ویژگی‌های آن بود. در بیشتر کشورهای دموکراتیک دیگر نیز در سیاست اقتصادی تغییراتی مشابه رخ نمود. می‌توان توجیه این تحول در سیاست اقتصادی را در موفقیت اندک برنامه‌ریزی مرکزی یا عدم کامیابی آشکار آن در نیل به هدف‌های اعلام شده

1. Dacey

2. Mises

3. Hayek

4. Simons

5. Control of Engagements

جست‌وجو کرد. در عین حال این عدم موفقیت را - دست‌کم تا حدودی - باید به پیامدهای سیاسی برنامه‌ریزی مرکزی و نیز عدم تمایل برای ادامه منطقی آن نسبت داد که مستلزم نقض گستاخانه حقوق شخصی افراد است. احتمال دارد این تغییر تنها وقفه‌ای موقت، در گرایش به نظام اشتراکی قرن حاضر باشد؛ حتی در این صورت نیز چنین تغییری بیانگر رابطه بسیار نزدیک آزادی سیاسی با نظام اقتصادی است. البته شواهد تاریخی نمی‌تواند قانع‌کننده باشد زیرا شاید تصادف محض بود که توسعه آزادی هم‌زمان با پیشرفت سرمایه‌داری و نهادهای بازار به وقوع پیوست. چرا باید چنین رابطه‌ای برقرار باشد؟ روابط منطقی میان آزادی اقتصادی و سیاسی چیست؟ برای بحث درباره این پرسش‌ها، ابتدا باید بازار را به عنوان جزء مستقیم آزادی بررسی کنیم، و سپس به بررسی رابطه غیرمستقیم نظام بازار و آزادی سیاسی بپردازیم. چیزی که حاصل می‌شود طرح کلی نظام اقتصادی ایده‌آل برای یک جامعه آزاد خواهد بود.

ما باید مانند لیبرال‌ها در ارزیابی نظام اجتماعی، آزادی فرد یا شاید خانواده را هدف نهایی قرار دهیم. آزادی به صورت یک ارزش با مناسبات مشترک میان مردم ارتباط دارد و البته برای فردی همچون رابینسون کروزوئه<sup>۱</sup>، در جزیره‌ای کاملاً تنها مفهوم ندارد. رابینسون کروزوئه در جزیره دورافتاده‌اش دستخوش «اضطراب» است، از «قدرت» محدودی برخوردار بوده، فقط معدودی «راه چاره» پیش رو دارد و از نظر آزادی - در قالب مفهومی که به بحث ما مربوط می‌شود - مشکلی ندارد. به همین شکل در جامعه «آزادی» به اینکه فرد با آزادی خود چه می‌کند کاری ندارد، چون آزادی یک نظام اخلاقی فراگیر نیست. در واقع یکی از هدف‌های اصلی لیبرال‌ها این است که درافتادن با مشکل اخلاق را به خود فرد واگذار کنند. مشکلات «واقعاً» مهم اخلاقی آنهایی هستند که در جامعه آزاد، فرد با آن مواجه است، یعنی اینکه فرد باید با آزادی‌اش چه کند؟ پس دو مجموعه ارزش وجود دارد که لیبرال‌ها بر آن دسته از ارزش‌ها تأکید دارند که مربوط به روابط بین انسان‌ها باشد؛ یعنی ارزش‌هایی که در آن اولویت نخست به آزادی

۱. Robinson Crusoe، قهرمان رمانی با همین نام از دانیل دیفو انگلیسی که در جزیره‌ای

متروک گرفتار می‌شود. - م.

اختصاص می‌یابد و دسته دوم ارزش‌هایی است که مربوط به فرد در خصوص بهره‌برداری از آزادی‌اش می‌شود، و این در قلمرو اخلاق فردی و همچنین فلسفه قرار می‌گیرد.

لیبرالیست انسان را موجودی ناقص می‌پندارد. آنها مشکل سازماندهی اجتماعی را چیزی همچون بازداشتن افراد «بد» از آسیب رساندن به دیگران و تشویق انسان‌های «خوب» به خوبی کردن تلقی می‌کنند و البته آدم‌های «بد» و «خوب» بسته به اینکه چه کسی درباره آنان قضاوت کند ممکن است یکسان باشند. مشکل اساسی سازماندهی اجتماعی، نحوه هماهنگ کردن فعالیت‌های اقتصادی بسیاری از مردم است. حتی در جوامع نسبتاً عقب‌مانده برای استفاده مؤثر از منابع موجود، تقسیم‌گسترده کار و تخصصی کردن وظایف شغلی ضروری است. در جوامع پیشرفته، مقیاس هماهنگی مورد نیاز برای بهره‌برداری کامل از فرصت‌هایی که علم و فن‌آوری مدرن در اختیار بشر می‌گذارند، بسیار وسیع است. بی‌اغراق، میلیون‌ها تن سخت مشغول تأمین نان روزانه یکدیگرند و این بدون در نظر گرفتن ماشین‌هایی است که برای استفاده در زندگی مدرن امروز می‌سازند. مبارزه سخت فرد معتقد به آزادی، سازگار کردن این وابستگی متقابل گسترده با آزادی فردی است.

به طور اساسی، فقط از دو راه می‌توان فعالیت‌های اقتصادی میلیون‌ها نفر را هماهنگ کرد. راه اول، هدایت مرکزی از طریق اعمال زور است که روش ارتش و دولت‌های خودکامه امروزی است و راه دوم، همکاری داوطلبانه افراد یا روش بازار است.

امکان ایجاد هماهنگی از طریق همکاری داوطلبانه بر این اصل مقدماتی – و اغلب نادیده گرفته شده – تکیه می‌کند که هر دو طرف یک معامله اقتصادی، به شرط آنکه معامله از سوی دو طرف داوطلبانه و آگاهانه باشد، از آن سود می‌برند. بنابراین، مبادله می‌تواند بدون توسل به زور، هماهنگی ایجاد کند. الگوی کار جامعه‌ای که از طریق مبادله اختیاری سازماندهی شده عبارت است از اقتصاد مبادلات آزاد بر اساس سرمایه‌گذاری خصوصی، یعنی همان چیزی که ما آن را سرمایه‌داری رقابتی نامیده‌ایم.

ساده‌ترین نوع چنین جامعه‌ای شامل تعدادی خانوار مستقل یا چیزی شبیه

مجموعه‌ای از رابینسون کروزوئه‌هاست. هر خانوار با استفاده از منابع تحت کنترل خود کالاها و خدماتی تولید می‌کند و آنها را با کالاها و خدمات سایر خانوارها، بر مبنای شرایطی که مورد قبول طرفین معامله است، مبادله می‌کند. بدین ترتیب هر خانوار امکان می‌یابد تا به جای تولید مستقیم کالاها و خدمات مورد نیاز فوری خود، با تولید مستقیم کالا و خدمات برای دیگران احتیاجاتش را مرتفع سازد. البته انگیزه انتخاب این مسیر غیرمستقیم افزایش تولید است که از طریق تقسیم کار و تخصصی کردن وظایف امکان‌پذیر می‌شود. به این جهت که هر خانوار همیشه می‌تواند راه تولید مستقیم را برای خود برگزیند، تا زمانی که نفعی در مبادله نبیند نیازی برای مبادرت به این کار احساس نمی‌کند. پس مبادله هنگامی صورت می‌گیرد که هر دو طرف از آن منتفع شوند و بدین ترتیب، بدون توسل به زور، اصل همکاری و تعاون تحقق می‌یابد.

چنانچه واحد نهایی تولید، منحصر به خانوار باشد، تخصصی کردن وظایف و تقسیم کار، پیشرفت چندانی نخواهد داشت. پس در جامعه مدرن کنونی مؤسسات واسطه بین عرضه‌کنندگان کالا و خدمات به وجود آمده‌اند و اگر مجبور بودیم همچنان به مبادله پایاپای وابسته باشیم، تخصصی کردن وظایف و تقسیم کار راه به جایی نمی‌برد. در نتیجه، پول به عنوان وسیله‌ای برای تسهیل مبادله معرفی شد و توانست امور خرید و فروش را به دو کار مجزا تبدیل کند. با وجود اهمیت نقش مؤسسات بازرگانی و پول در فعالیت‌های اقتصادی و به‌رغم مشکلات متعدد و پیچیده‌ای که ایجاد می‌کنند، ویژگی اصلی تکنیک بازار در تحصیل هماهنگی، به‌طور کامل در اقتصاد ساده پایاپای آشکار می‌شود که در آن نه مؤسسه‌ای بازرگانی وجود دارد و نه پول. در این الگوی ساده در اقتصاد پیچیده برخوردار از مؤسسات بازرگانی و مبادله پولی، همکاری کاملاً داوطلبانه و مبتنی بر اراده فردی است، مشروط به آنکه: الف) مؤسسات بازرگانی خصوصی باشند، بدین شکل که طرفین نهایی قرارداد را افراد تشکیل دهند؛ ب) افراد در انجام دادن یا انجام ندادن هرگونه مبادله آزاد باشند، به طوری که تمام معاملات کاملاً داوطلبانه باشد.

البته، بیان کلی این شرایط به مراتب آسان‌تر از آن است که جزئیات آنها را به تفصیل شرح دهیم یا دقیقاً تصریح کنیم که چه نوع سازمانی در حفظ آنها

مؤثرتر است. در واقع بیشتر نوشته‌های فنی درباره اقتصاد مربوط به همین مسائل است. لازمه حفظ نظم و قانون برای جلوگیری از اجبار فیزیکی فرد به دست فرد دیگر و همچنین اجرای قراردادهایی است که داوطلبانه بسته شده است تا بدین ترتیب اصطلاح «خصوصی» تحقق یابد. گذشته از این، بیشتر مشکلات ناشی از انحصارطلبی است، که با محروم کردن فرد از امکان استفاده از گزینه‌های انجام یک معامله مشخص، از آزادی واقعی جلوگیری می‌کند و نیز برگرفته از «آثار هم‌جواری<sup>۱</sup>»، یعنی زیان‌های وارد بر اشخاص ثالث است که در مورد آنها دریافت هزینه یا پرداخت غرامت عملی نیست. در فصل بعد با تفصیل بیشتری به این مشکلات خواهیم پرداخت.

تا زمانی که آزادی واقعی مبادله محفوظ بماند، ویژگی اصلی سازمان بازاری فعالیت اقتصادی این است که اجازه نمی‌دهد فردی مزاحم فعالیت‌های اقتصادی فرد دیگر شود. مصرف‌کننده از اینکه فروشنده او را تحت اجبار قرار دهد در امان است، زیرا فروشنندگان دیگری هستند که او می‌تواند کالای مورد نیاز خود را از ایشان بخرد. فروشنده نیز متقابلاً از اینکه مصرف‌کننده او را تحت اجبار قرار دهد مصون می‌ماند زیرا مصرف‌کنندگان دیگری وجود دارند تا فروشنده کالای خود را به آنان بفروشد. همچنین است وضعیت یک کارمند، چون مجبور به کار کردن برای یک کارفرما نیست. بلکه می‌تواند برای هر کارفرمایی کار کند و موارد از این دست بسیار است. بازار، این کار را بی طرفانه و بدون قدرت متمرکز انجام می‌دهد.

در واقع، یکی از علل عمده مخالفت با اقتصاد آزاد در همین نکته است که این نوع اقتصاد و این وظیفه را خوب انجام می‌دهد. اقتصاد بازار آن چیزی را که مردم نیاز دارند در اختیارشان می‌گذارد و نه آنچه را که گروهی می‌پندارند باید مورد نیاز مردم باشد. انگیزه اصلی اکثر استدلال‌های مطرح شده بر ضد بازار آزاد اعتقاد نداشتن به نفس آزادی است.

البته، بازار آزاد ضرورت وجود دولت را نفی نمی‌کند. برعکس، دولت هم به عنوان مرجع وضع «مقررات بازی» و هم به منزله داور که مقررات وضع شده

را تفسیر و اجرا کند اساساً دارای اهمیت است. کار بازار این است که تا حد زیادی از کثرت مسائلی که تکلیف آنها باید از راه‌های سیاسی معلوم شود، می‌کاهد و بدین ترتیب نیاز به شرکت مستقیم دولت در آن بازی را به حداقل می‌رساند. ویژگی بارز اقدام از طریق مجاری سیاسی این است که چنین اقدامی مستلزم اعمال دنباله‌روی (همنوایی)<sup>۱</sup> در سطحی وسیع است. از سوی دیگر، مزیت عمده بازار آن است که تنوعی گسترده را امکان‌پذیر می‌سازد. از دیدگاه سیاسی، بازار مبتنی بر نظام نمایندگی نسبی<sup>۲</sup> (انتخابات نسبی) است. یعنی هر کس می‌تواند لباسش را به رنگ مورد علاقه‌اش انتخاب و تهیه کند؛ اما مجبور نیست به انتخاب اکثریت توجه کند تا اگر در اقلیت قرار گرفت تسلیم نظر آنان شود.

وقتی می‌گوییم بازار، آزادی اقتصادی ایجاد می‌کند، اشاره به همین ویژگی است. اما این ویژگی شامل مفاهیم ضمنی دیگری نیز می‌شود که از مفاهیم اقتصادی محدود آن بسی فراتر است. آزادی سیاسی به معنی مجبور نکردن فرد توسط افراد دیگر است. خطر جدی‌ای که آزادی می‌تواند با آن مواجه شود، قدرت مجبور کردن افراد است، خواه این قدرت در دست پادشاه و یا یک دیکتاتور باشد، خواه به وسیله حکومت اقلیت یا اکثریت موقت اعمال گردد. حفظ آزادی مستلزم آن است که تمرکز تا بیشترین حد ممکن از میان برداشته شود و بقیه قدرت نیز، که حذف آن امکان‌پذیر نمی‌باشد، پراکنده و توزیع شود، یعنی ایجاد سیستمی که مرکب از نظارت و توازن است. بازار با برداشتن کنترل مرجع سیاسی از سازمان فعالیت اقتصادی، منبع ایجاد اجبار را از بین می‌برد و سبب می‌شود که قدرت اقتصادی به جای آنکه نیرویی کمکی برای قدرت سیاسی باشد به ابزای کنترل آن تبدیل شود.

قدرت اقتصادی را می‌توان در سطحی وسیع پراکنده ساخت. هیچ قانون حمایتی که با زور و به بهای آسیب دیدن مراکز موجود باعث رشد مراکز جدید قدرت اقتصادی شود، وجود ندارد. از سوی دیگر، تمرکززدایی قدرت سیاسی

#### 1. Conformity

۲. Proportional Representation، نوعی سیستم انتخاباتی است که در آن گروه‌ها و احزاب به تناسب جمعیت و نیروی خویش در مجلس نماینده دارند. -م.

دشووارتر است، زیرا امکان وجود تعداد زیادی دولت‌های مستقل کوچک هست. اما حفظ کردن مراکز کوچک قدرت سیاسی در یک دولت بزرگ از داشتن مراکز متعدد قدرت اقتصادی در داخل یک اقتصاد بزرگ واحد به مراتب سخت‌تر است. ممکن است در یک اقتصاد بزرگ میلیون‌های متعددی وجود داشته باشند، اما آیا امکان دارد بیش از یک رهبر واقعاً برجسته، یعنی شخصی که اشتیاق و انرژی هم‌میهنانش به وی معطوف باشد وجود داشته باشد؟ اگر قرار باشد دولت مرکزی قدرت بگیرد، احتمالاً چنین هدفی به قیمت از بین رفتن دولت‌های محلی حاصل خواهد شد. چنین به نظر می‌رسد که چیزی به مثابه یک کل ثابت قدرت سیاسی وجود دارد که باید توزیع شود. در نتیجه، اگر قدرت سیاسی با قدرت اقتصادی درآمیزد، تمرکز اجتناب‌ناپذیر خواهد بود. از طرف دیگر، در صورتی که قدرت اقتصادی از قدرت سیاسی جدا نگاه داشته شود، می‌تواند به نقطه مقابل و وسیله کنترل قدرت سیاسی تبدیل شود.

اهمیت این استدلال را شاید بتوان با ذکر نمونه بیان کرد. برای این منظور نخست نمونه‌ای فرضی را بررسی کرده، اصول مربوطه را از آن استخراج می‌کنیم و آنگاه به ذکر چند نمونه عملی از تجربیات اخیر می‌پردازیم تا روشی که بازار برای حفظ آزادی سیاسی به کار می‌برد مشخص شود.

مسلماً یکی از ویژگی‌های جامعه آزاد این است که افراد می‌توانند آشکارا از ایجاد تغییر اساسی در ساختار جامعه جانبداری کنند و تا زمانی که این جانبداری فقط ترغیب باشد و شامل استفاده از زور و اجبار نشود، به نفع آن تبلیغ کنند. این از نشانه‌های آزادی سیاسی در جامعه سرمایه‌داری است که افراد می‌توانند علناً حامی سوسیالیسم باشند و برای نیل به آن فعالیت نمایند. به همین ترتیب، آزادی سیاسی در جامعه سوسیالیستی مستلزم آن است که افراد بتوانند از برقراری نظام سرمایه‌داری حمایت کنند. اما چگونه می‌توان آزادی طرفداری از سرمایه‌داری را در جامعه سوسیالیستی حفظ و از آن حمایت کرد؟ برای آنکه افراد جامعه‌ای بتوانند از چیزی جانبداری کنند، در وهله اول باید توانایی تأمین معاش روزانه خود را داشته باشند. این مسئله در یک جامعه سوسیالیستی مشکل ایجاد می‌کند، چون همه مشاغل زیر نظارت مستقیم مقامات سیاسی قرار دارد. اگر یک دولت سوسیالیستی بخواهد به کارمندان خود

اجازه طرفداری از سیاست‌هایی را که صریحاً مغایر با آموزه رسمی دولت است بدهد باید چنان از خودگذشتگی به خرج دهد که دشواری آن ضمن تجربه «امنیت» کارمندان دولت مرکزی در ایالات متحد آمریکا بعد از جنگ جهانی دوم کاملاً آشکار شد.

حال فرض کنیم این از خودگذشتگی عملی شود. برای اینکه طرفداری از سرمایه‌داری جدی باشد، حامیان آن باید بتوانند هزینه مالی نیل به آرمان خود از جمله هزینه تشکیل گردهمایی‌های عمومی، خرید وقت برای تبلیغ رادیویی، انتشار جزوه، مجله، روزنامه و... را تأمین کنند. اما از چه طریقی؟ در جامعه سوسیالیستی ممکن است افرادی درآمدهای هنگفت یا حتی سرمایه‌هایی عظیم به شکل اوراق قرضه دولتی و نظیر آن داشته باشند. چنین افرادی لزوماً از مقامات عالی‌رتبه دولتی خواهند بود. می‌توان تصور کرد که کارمندی دون پایه در نظام سوسیالیستی بدون از دست دادن شغل خود آشکارا از سرمایه‌داری طرفداری کند، اما تصور اینکه مقامات بلندپایه همین نظام سوسیالیستی، منابع مالی این‌گونه فعالیت‌های «براندازنده» را تأمین کنند حتی برای زودباوران نیز دشوار است.

تنها راه تأمین سرمایه، جمع‌آوری مبالغی ناچیز از عده زیادی از کارکنان پایین‌رتبه خواهد بود که البته راه‌حل درست مسئله نیست. برای تهیه سرمایه از منابع مذکور، ابتدا باید عده زیادی از مردم را ترغیب کرد و بزرگ‌ترین مشکل این است که جهت انجام این کار چگونه اقدام کنیم. سرمایه نهضت‌های رادیکال در جوامع سرمایه‌داری هرگز از این راه تأمین نشده است، بلکه حامیان این نهضت‌ها معدودی از افراد ثروتمند بوده‌اند، کسانی چون فردریک واندربیلت فیلد<sup>۱</sup>، یا آنیتا مک کورمیک بلین<sup>۲</sup> یا کورلیس لامونت<sup>۳</sup> و بسیاری دیگر که از افراد برجسته سال‌های اخیر هستند، که شخصیت‌های قدیمی‌تر نظیر فردریش انگلس<sup>۴</sup> آنان را ترغیب کرده‌اند. این نقش - نقش مشوق - از جمله نقش‌های نابرابری ثروت در حفظ آزادی سیاسی است که به ندرت از آن یاد می‌شود.

1. Frederick Vanderbilt Field  
3. Corliss Lamont

2. Anita Mc Cormick Blaine  
4. Friedrich Engels